

درباب نظریه‌ای زبانی

● چندسالی است که مباحث «زبان‌شناسی شناختی» با ترجمه آثار مهم این حوزه بدون هیاهو و به طور جدی در ایران دنبال می‌شود. زبان‌شناسی شناختی رویکردی در مطالعه زبان است که رابطه میان زبان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی او را بررسی می‌کند. زبان‌شناسی شناختی تلاشی است معطوف به مطالعه زبان بر اساس تجربیات ما از جهان، نحوه درک و شیوه مفهوم‌سازی. مطالعه زبان را از این نظر مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی هم می‌دانند. مطالعات مربوط به زبان‌شناسی شناختی از دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و از دهه ۱۹۸۰ به‌تدریج گسترش یافت و اکنون به یکی از مهم‌ترین و پرطرفدارترین مکاتب زبان‌شناسی در غرب بدل شده است که ریشه در مباحث زبانی و علوم شناختی نوظهور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و به‌خصوص ریشه در بررسی مقوله‌بندی در ذهن انسان و روان‌شناسی گشتالتی دارد. از جمله چارچوب‌های نظری مهم این حوزه «دستور شناختی» است که ساختار زبان را محصول شناخت و برهم‌کنش اجتماعی می‌داند. زبان‌شناسی شناختی یک جنبش وسیع و در حال رشد است که بخشی از یک سنت کارکردگرا به حساب می‌آید. چارچوب نظری «دستور شناختی» نقشی محوری در زبان‌شناسی شناختی دارد. ایده اصلی این است که دستور معنی‌دار است (نه یک نظام صوری مستقل) و فقط در ارتباط با تأثیر مفهومی و نقش ارتباطی خود می‌تواند به صورت گویایی توصیف شود. این دیدگاه برای اولین‌بار حدود سه دهه پیش مطرح شد و در آن زمان یک جالش بنیادی در برابر سنت نظریه‌ غالب به حساب می‌آمد. از آن زمان تاکنون این رشته قدری تکامل یافته است و اکنون بسیاری از ایده‌های پایه یا به صورت وسیع پذیرفته شده‌اند یا دستکم ارزش بررسی پیدا کرده‌اند. امروزه زبان‌شناسی شناختی شامل نظریه‌ها، روش‌ها و رویکردهایی است که هیچ‌کدام دعوی تسلط ندارند. ولی بیش‌اش و یافته‌های این رویکرد روز به روز بیشتر تأثیر خود را بر دیدگاهی از زبان می‌گذارند که توسط زبان‌شناسان، پژوهشگران حوزه‌های دیگر و عامه مردم پرورانه می‌شود. به تازگی کتاب «مبانی دستور شناختی» اثر رونالد لانگاکر به همت نشر آگاه با ترجمه جهانشاه میرزاییکی منتشر شده پاسخى است به نیاز معرفی این حوزه به صورتی معقول، جامع، روزآمد و دسترس‌پذیر. نویسنده این کتاب را مناسب یک نیم‌سال تحصیلی می‌داند که مقدمه‌ای کمتر دشوار بر دستور شناختی برای

مبانی دستور شناختی
رونالد لانگاکر
جهانشاه میرزاییکی
ناشر: آگاه
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

خواننده ارائه می‌دهد. این کتاب برای طیف وسیعی از خوانندگان مناسب و قابل فهم است و برای زبان‌شناسان نیز حاوی نظریه‌ای است که در عین اختصار جامع است.

کتاب حاضر در دو بخش تنظیم شده است: بخش اول مرور چارچوب است و یک دیدگاه مفهومی از معنی شناختی ارائه می‌دهد. بحث کتاب در بخش اول در مورد دستور شناختی است که به عنوان یک نظریه زبانی شناخته می‌شود. نویسنده نشان می‌دهد که این چارچوب دیدگاهی جامع و منسجم از ساختار زبان، همراه با مزیت‌های دیگری همچون از لحاظ شهودی طبیعی، از لحاظ روان‌شناختی معقول، و از نظر تجربی شدنی ارائه می‌کند. او این نظریه را یک دیدگاه غیراستنادار می‌داند که دیدگاه سنتی زبان‌شناسی آمادگی چندانی برای پذیرش آن ندارد. از این‌رو، تأکید دارد که ارائه دستور شناختی باید با بیان رسای ماهیت عام و دیدگاه پایه آن شروع شود. در بخش دوم نیز نشان می‌دهد که چگونه یک معنی مفهومی توصیف نمادی دستور را امکان‌پذیر می‌سازد. یکی از موارد نادری که زبان‌شناسان بر سر آن اتفاق نظر دارند این است که دستور به شدت پیچیده و توصیفی آن واقعاً دشوار است. به نظر لانگاکر دلیل آن دقیقاً این است که دستور معنی‌دار است، خودمختار نیست، بلکه در بطن الگوهای طرح‌واره‌ای‌شده ساختاربندی مفهومی و نمادسازی قرار دارد. به همین دلیل از ضرورت نیاز به یک معنای مفهومی می‌گوید. او معتقد است که ما بدون یک توصیف اصولی و به صورت معقولی صریح از ساختارهایی مفهومی که دستور را تشکیل می‌دهند نمی‌توانیم آن را توصیف کنیم. در نظر نویسنده اینکه ما چگونه درباره دستور فکر می‌کنیم وابسته به دیدگاه ما در مورد معنی زبانی است که هیچ توافق عامی دراین‌باره وجود ندارد. او حتی پایه‌ای‌ترین موضوع، مثل نقش شناخت در معنی، را هم از نکات مورد مناقشه پیوسته و مزمن می‌داند. از این‌رو، نویسنده یک پیوستار تشکیل می‌دهد، مبتنی بر روابط نمادی بین معنی و ساختارهای آوایی است و بنابراین ذاتاً موضوعی است. این دو بخش علی‌رغم جداشدن از یک کار بزرگ‌تر، مقدمه‌ای منسجم و خودکفا تشکیل می‌دهند که درک اولیه مناسبی از نظریه، کارایی آن و وحدتی که به آن می‌رسد، به دست می‌دهد.



اشکال غیرعادی، نمادها، و نحوه عمل جلیقه‌زرها ناظران را مات و مهیوت کرده است. هر فردی رادیکالیسم، عزم راسخ، و تداوم چشمگیر این اعتراضات را تشخیص می‌دهد، ولی جنبش آنها از بسیاری جهات همچنان عجیب است و در طبقه‌بندی‌های معمول نمی‌گنجد. از دو حال خارج نیست: یا با ساده‌لوحی شکل آرمانی به این جنبش داده‌اند و آن را در حکم اعلان انقلاب دانسته‌اند یا با حماقت به آن انگ «فاشیستی» زده‌اند و خطرات بالقوه‌اش را گوش‌زد کرده‌اند. هم جرد چپ و هم راست از جلیقه‌زرها حمایت می‌کنند، ولی خودشان مدعی استقلال‌اند؛ به این معنا که هیچ‌گونه بازنامایی یا بهره‌برداری سیاسی را برنمی‌تابند. حداقل در کوتاه‌مدت، نپذیرفتن هرگونه بازنامایی هم نقطه قوت و هم نقطه‌ضعف آنهاست.

واقعیت این است که جلیقه‌زرها را نمی‌توان با مقولات سنتی تحلیل سیاسی تفسیر کرد. آنها را نمی‌توان با قاطعیت یک جنبش ارتجاعی «پوزادستی»^۱ دانست. در بزنگاهی سیاسی که مشخصه آن افزایش بیگانه‌هراسی، نژادپرستی و ملی‌گرایی افراطی است، جلیقه‌زرها نه دنبال پلاگردان‌اند که تقصیرها را به گردن او بیندازند، نه خواستار اخراج مهاجران و پناهندگان‌اند، و نه خواهان حفاظت از یک «هویت ملی» که ظاهراً در معرض تهدید است. درست‌تر بگوییم، جلیقه‌زرها مسأله نابرابری‌های اجتماعی را پیش می‌کشند و آن را تهدیدی برای دموکراسی و انسجام اجتماعی می‌دانند. به‌این‌ترتیب، آنها مدعی یک هویت اجتماعی‌اند نه هویت قومی. وقتی رسانه‌ها با آنها مصاحبه می‌کنند به رگ‌وریشه‌شان اشاره نمی‌کنند، از شغل‌شان می‌گویند: کارگر، پرستار، معلم، شغل آزاد، فروشنده، راننده، بیکار و از این قبیل.

برابری اجتماعی در طول تاریخ یک ارزش چپ‌گرایانه بوده، ولی جلیقه‌زرها تعلقی به فرهنگ چپ ندارند؛ نه نمادهای آن را می‌شناسند – هیچ پرچم سرخی در تظاهرات‌ها و راه‌پایان‌های آنها وجود ندارد – و نه شکل‌های سازماندهی چپ را اتخاذ کرده‌اند. شورش جلیقه‌زرها هیچ نسبتی با اتحادیه‌های کارگری ندارد با اینکه اخیراً تا حدودی به هم نزدیک شده‌اند. آنها نه در مقام یک طبقه، یک پیکر همگن، بلکه در مقام یک اجتماع، پیکری ناهمگن و متکثر، عمل می‌کنند. در میان آنان بسیاری حضور دارند که برای نخستین‌بار در زندگی‌شان در یک تظاهرات یا کنش اعتراض‌آمیز شرکت می‌کنند. نام‌شان نه پرچم سرخ بلکه جلیقه‌ای زرد است: این نماد به آنها اجازه می‌دهد در جهانی مرئی شوند که در آن محکوم‌اند به نامرئی‌بودن در عرصه عمومی و رنج اجتماعی. به نظر نمی‌رسد آنها بدانند رنگ زرد نماد سیاسی چیست، رنگی که در آغاز قرن بیستم مبین یکی از گروه‌های «جریان راست انقلابی» فرانسه بود که زیو استرنهل (مورخ اسرائیلی) به دقت بررسی‌شان کرده، یک قرن بعد معنای این رنگ تغییر کرده؛ حال رنگ سرخ بخش اعظم قدرت نمادین خود را از دست داده است.

بنا به عقیده برخی مورخان، اعتراض جلیقه‌زرها تحت عنوان عدالت و برابری اجتماعی «اقتصاد اخلاقی» توده‌ها را آشکار می‌سازد (ادوارد پالمر تاسمون، مورخ بریتانیایی، این مفهوم را جهت توصیف شورش اجتماعی در دوران انقلاب صنعتی به کار برد). این قیاس احتمالاً جابست، ولی می‌تواند آینه‌ای باشد که نشان دهد چرا پس‌رفت سیاسی بزرگی کرده‌ایم: دو قرن تاریخ جریان چپ صرفاً به منزله گذشته‌ای عبث فراموش شده، نادیده گرفته شده و رها شده. تظاهرات جلیقه‌زرها هیچ ارجاعی به انقلاب ۱۸۴۸، کمون پاریس، نهضت ملی مقاومت یا مه ۶۸ ندارد. درعوض، از بعضی

اندیشه



آیا جلیقه‌زرها بدون ارجاع به پرچم سرخ به هدفشان می‌رسند؟

فهم جلیقه‌زرها

انزو تراورسو - ترجمه: کامیار شهابی

چندروز پیش جلیقه‌زدهای فرانسه هفدهمین شبه اعتراضی خود را علیه سیاست‌های اقتصادی دولت امانوئل مکرون برگزار کردند. به‌رغم کاهش تعداد معترضان این اعتراضات در فرانسه کماکان ادامه دارد. در این تظاهرات حضور پرستاران کودکان موسوم به «جلیقه‌صورتی» در کنار جلیقه‌زرها چشمگیر بود. این گروه از زنان که معمولاً در خانه‌های خود از خردسالان نگهداری می‌کنند، نگران اصلاح قانون تامین اجتماعی و متضرر شدن از آنند. انزو تراورسو، استاد دانشگاه کرنل آمریکا و یکی از تأثیرگذارترین روشنفکران انتقادی اروپا، در یادداشت زیر به ویژگی‌های متمایز این جنبش و نقاط ضعف و قوت آن می‌پردازد. پیش‌تر دو مصاحبه با تراورسو در همین صفحه منتشر شده:^۱ «چپ تاریخی از شکست‌های متوالی است» (شماره ۲۸۳۱) و «علیه تمامیت‌خواهی» (شماره ۳۱۳۴).

دموکراسی افقی به خود می‌بالند، از این‌روست که به طریق نظر آتین بالییار، جلیقه‌زرها مدبح شکلی از «ندوبوپولیسم»^۲ اند؛ یعنی بوپولیسم دموکراتیک و افقی به جای بوپولیسم عمودی و اقتدارگرا؛ بوپولیسم فاعلان نه بوپولیسم پیروان.

تحولات محتمل جنبش جلیقه‌زرها در آینده قابل پیش‌بینی نیست. تمام نظرسنجی‌ها حاکی از این است که آنها بسیار محبوب‌اند و اکثریت شهروندان فرانسوی از آنها حمایت می‌کنند. ولی جلیقه‌زرها فقط نمایانگر بخشی از جامعه مدنی‌اند و همان بخش را بسیج می‌کنند. این بخش از جامعه قبلاً وسیع، ناهمگن، و در مقام نظر خارج از چارچوب‌های مرسوم‌اند، تا جایی که خود را مظهر «مردم» می‌خوانند، ولی آنها نمی‌توانند به تنهایی پیروز شوند. یک جنبش موفق باید سایر بخش‌های جامعه فرانسه را در برگیرد و آنها را بسیج کند، از کارگران مزدی شرکت‌های بزرگ و کارمندان دولتی گرفته تا جوانان حاشیه‌نشین شهر، و حتی فراتر از آن دانش‌آموزان دبیرستان و دانشجویان. با بهره‌گیری از مقولات کرامشکی، هنوز یک «بلوک اجتماعی» تازه علیه نولیبرالیسم شکل گرفته‌ام. اما آنچه واضح است، شکست پروژه امانوئل مکررون در ایجاد یک «بلوک تاریخی» نولیبرال هم‌زمانیک، و تحمیل نولیبرالیسم هم به عنوان الگویی اقتصادی برای جامعه و هم الگویی انسان‌شناختی برای شهروندان خویش است (الگویی مبتنی بر مصرف، مالکیت، فردگرایی، و رقابت). مکرون کمتر از دو سال پیش در مقام مرد آینده فرانسه – شخصی باهوش، فرهیخته (بسیاری از روزنامه‌نگاران متعلق او را فیلسوف توصیف کردند)، پرازئری، و نوگرا – پیروزمندانه انتخاب شد و به سرعت تبدیل شد به سیاست‌مداری بسیار حقیر و منفور؛ رئیس‌جمهور «مولتی‌میلیاردها»، اعتراض اجتماعی فعلی بر طرح لغو «مالیات ثروت»^۳

برخی ناقدان جلیقه‌زرها را تاجلی شکل تازه‌ای از بوپولیسم می‌دانند. این حرف از بسیاری جهات درست است. البته تا آنجا که جلیقه‌زرها مردم را در تقابل با نخبگان صاحب‌قدرت قرار می‌دهد: مکرون در مقام رئیس‌جمهور «مولتی‌میلیاردها» تجسم نخبگان مالی است. ولی درعین‌حال، جلیقه‌زرها صراحتاً بسیاری از ویژگی‌های بوپولیسم کلاسیک را رد می‌کنند، به‌ویژه فلسوف توصیف کردند، پرازئری، و نوگرا – پیروزمندانه انتخاب شد و به سرعت تبدیل شد به سیاست‌مداری بسیار حقیر و منفور؛ رئیس‌جمهور «مولتی‌میلیاردها»، خودشان خود را بازنامایی کنند، و از اجرای شکلی از

(ISF) تمرکز می‌کند که او با قوت پیگیر آن بود، این‌طرف نماذ نابرابری‌های اجتماعی است.

مکرون «مولتی‌میلیاردها» را پیشگامان پیشرفت و الگوی مردم عادی می‌داند. تصویر او از پیشرفت به عنوان نوعی انتقال «فرواررشی» طبیعی سرمایه از ثروتمندان به فقرا در تمام تظاهرات‌های جلیقه‌زرها مورد تمسخر و مضحکه قرار گرفت. پروژه او مبنی‌بر تبدیل فرانسه به پایتخت اروپایی نولیبرالیسم فاتح از هم پاشیده است. مکرون به برکت نهادهای جمهوری پنجم فرانسه که اکثریت پارلمان را با او همراه می‌کنند، احتمالاً دوره ریاست‌جمهوری‌اش را به پایان خواهد رساند، ولی مکرونیسم شکست خورده است. ظاهراً مکرون همین الان از ایده توقف اعتراضات با امتیازدادن و حرف‌زدن درباره تبعات مفید سیاست‌های خود قطع امید کرده و تصمیم گرفته است مشروعیت‌نداشتن خود را با سرکوب خشونت‌آمیز جبران کند. مراد از آخرین قوانین «ضدشورش» که «وضعیت استثنائی» را تقویت می‌کند، همین است؛ وضعیتی که پیش از این بعد از حلات تروریستی سال ۲۰۱۵ اعمال شد. در این صورت، نولیبرالیسم «زویپتری»^۴ مکرون در قالب شکلی از اقتدارگرایی بناپارتیسم بر جای خواهد ماند. دوره ریاست‌جمهوری او از زمان جنگ الجزایر به این طرف بدون شک سرگرب‌ترین دوره در فرانسه بوده است.

یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای جلیقه‌زرها ناکامی پروژه اجتماعی مکرونیسم است. بنا به گفته بسیاری از آنها، معنای جنبش‌شان از مطالبات اولیه خود فراتر رفته است. رابندگان چیزی بیش از شکل‌های کنشگری‌اند و به قلمروهایی از تجارب اجتماعی تازه بدل شده‌اند که مردم درباره آنها همواره به تنهایی تصمیم می‌گرفته‌اند و آنها را امسال فردی خودممداد می‌کردند. حال، مردم به اهمیت ارزش‌های جمعی همچون همبستگی، کمک متقابل و برادری پی برده‌اند، همان چیزی که ژاک رانسیر «توزیع امر محسوس» می‌نامد. آنها نوعی احساس جمع‌گرایی را در تقابل با فردگرایی کشف کرده‌اند و این کلید رهایی به دست خویش است.

تاکنون در فرانسه، بدیل اصلی نولیبرالیسم بوپولیسم محافظه‌کارانه، ملی‌گرایانه و پسافاشیستی بود. امروز، جلیقه‌زرها طرح برون‌رفت متفاوتی را بر مبنای برابری اجتماعی و دموکراسی افقی پیش می‌کشند. آنها در حال تجربه شکل‌های تازه‌ای از عاملیت و شیوه‌های جدیدی از مشارکت جمعی‌اند که متضمن نه فقط هوش و خلاقیت مردم عادی بلکه، همچنین سادگی و تعصب آنهاست. ابهام جایی پدیدار می‌شود که جلیقه‌زرها مدعی جنبشی «ضدسیاسی»^۵ اند، این حرف معناهای متکثر و متناقضی دارد. یک جنبش خودسازمان‌یافته بری از هرگونه سنت و حافظه تاریخی از تجارب و خطاهای خود درس می‌گیرد؛ این جنبش به جای بهره‌گیری از درس‌ها و تجربیات جاهای دیگر زمان تجربه‌اندوزی خاص خود را دارد. متأسفانه، مطمئن نیستم که آنها خیلی وقت داشته باشند.

پی‌نوشت‌ها:

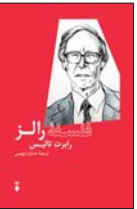
۱. پوزادیسیم جنبشی سیاسی و سندیکایی و دارای گرایش‌های راست‌گرایانه بود که در سال ۱۹۵۴ رشد کرد و در سال ۱۹۵۸ شکست سختی خورد. بنیانگذار و رهبر آن «پی‌پوزاد» بود. پوزادیسیم از منافع صنعتگران، پیشه‌وران و کسب‌وکارهای خرد دفاع می‌کرد و مخالف نظام مالیاتی فرانسه بود. بسیاری از ایده‌های پوزادیسیم را ژان مارون لوی به جبهه ملی منتقل کرد، مانند مخالفت با حضور مهاجران در فرانسه، پافشاری بر هویت ملی فرانسه، ستیز با اتحادیه اروپا و غیره. ۲. امانوئل مکرون خود را به شکلی زویپتر مردم، خدای خدایان (زویپتر معادل زئوس در یونان) می‌داند که بر فراز همه ایستاده و ملتی جدتگه را متحد می‌کند. **منبع:ورسو**

مردور

مقدمه‌ای بر نظریه‌رالز

● نشر نو به‌تازگی مجموعه‌ای را منتشر می‌کند که با نگاه تحلیلی آثار فیلسوفان غیرتحلیلی با آثار کسانی را بررسی می‌کند که فیلسوف شناخته نمی‌شوند. از این مجموعه تاکنون کتاب‌هایی درباره فلسفه کیرکگور، کامو، داستایفسکی، میل و عبیدی منتشر شده. یکی دیگر از آثار این مجموعه درباره فلسفه جان رالز است که با ترجمه خشایار دیهیمی منتشر شده است. جان رالز متفکری کاملاً شناخته‌شده در ایران است و در کنار آثاری درباره او بسیاری از آثار اصلی او نیز ترجمه شده‌اند. این کتاب کوچک را می‌توان مقدمه‌ای دانست بر فلسفه رالز.

وقتی رالز «نظریه‌ای در باب عدالت» را می‌نوشت، نظریه عدالت لیبرالی مسلط فایده‌گرایی بود. نویسنده نشان می‌دهد که رالز علیه فایده‌گرایی است و «نظریه‌ای در باب عدالت» یک نظریه عدالت لیبرالی نو، ابتکاری و جذاب است که تأثیر آن تا به امروز در همه حوزه‌های اندیشه اخلاقی و سیاسی مشهود است. او تأثیر این کتاب را تا حدودی ناشی از این واقعیت می‌داند که «نظریه‌ای در باب عدالت» یک اثر مهم به دلیل استدلال‌پذیری فلسفی است. به اعتقاد تالیس، رالز در این کتاب نه‌تنها کار نقادانه می‌کند و استدلال‌هایی خلاقانه و مجاب‌کننده علیه مهم‌ترین شرح‌های عدالت طرح می‌کند؛ بلکه علاوه‌برآن سلسله‌ای از ملاحظات را با تخیل قوی به نفع نظریه خودش به کار می‌گیرد. او نکته مهم نظریه رالز را ترکیب نقد و استدلال می‌داند که معیار تازه‌ای در فلسفه سیاسی ارائه کرد. از این نظر معتقد است رالز مبحث فلسفه سیاسی را متحول کرده؛ بنابراین «نظریه‌ای در باب عدالت» بازگشتی است به فلسفه سیاسی کلان و نظام‌مند. نویسنده تأکید دارد آنچه «نظریه‌ای در باب عدالت» نشان داد، این بود که شیوه فلسفی و منطقی شاخصی برای پرداختن به مسائل عدالت اجتماعی وجود دارد و رالز با احیای این سنت فلسفی در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی این‌مبحث را متحول کرد. او به آثار بعدی رالز هم اشاره می‌کند و در نهایت به «لیبرالیسم سیاسی» می‌رسد که تحولی دیگر به بار آورد. رالز در «لیبرالیسم سیاسی» دفاع قانع‌کننده‌ای از رد پروژه فلسفه سیاسی لیبرالی ارائه کرد؛ آن‌گونه که به طور سنتی تفسیر می‌شود. در نظر نویسنده، رالز با تکیه بر اینکه فلسفه سیاسی لیبرالی از نظریه‌های فلسفی درباره طبیعت بشری با تکلیف اخلاقی یا خلقت خداوندی آغاز نمی‌شود؛ بلکه از واقعیت‌های ساده جامعه لیبرالی و واقعیت پلورالیسم معقول آغاز می‌شود. فیلسوفان سیاسی را از تکلیف پیگیری بحث‌های لاینحل درباره ضروریات فلسفی رها می‌کند. رالز می‌گوید فیلسوفان



سیاسی لیبرال باید همه تلاش خود را صرف مسئله عملی صورت‌بندی تصویری سیاسی از عدالت برای شهروندان دموکرات معقول کنند. در نظر او فیلسوفان سیاسی با رهاکردن خود از وظیفه ستی جست‌وجو برای یافتن بنیادهای فلسفی توانسته به مسائلی بپردازند که دغدغه سیاسی عموم مردم است و به‌این‌ترتیب جایگاه فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی را در فرهنگ همگانی برگردانند. او «لیبرالیسم سیاسی» را اثری متحول‌کننده می‌داند که ماهیت سؤال‌هایی را که فیلسوفان سیاسی به آنها پرداخته‌اند دگرگون کرده. در نظر او این مهم‌ترین وجه تحولی بود که رالز

در فلسفه لیبرالی ایجاد کرد. مع‌الوصف، نویسنده جان رالز را یکی از بحث‌انگیزترین متفکران سیاسی می‌داند که نظریه عدالت انصافی او به موضوع بحث‌های دنباله‌داری بدل شده است. ازاین‌رو به تفقهایی می‌پردازد که بر رالز وارد کرده‌اند، او به ارزیابی مایکل سندل، از متفکران جماعت‌گرا و از منتقدان جدی رالز، اشاره می‌کند که گفته بود «نظریه‌ای در باب عدالت» نه به یک بحث؛ بلکه به سه بحث دامن زد. منتقدان رالز روش، استدلال‌ها، پیش‌فرض‌ها و نتیجه‌گیری‌های رالز را به باد انتقاد می‌گیرند. عده‌ای ذهن‌گرایی رالز در حوزه فلسفه اخلاق را نقد می‌کنند؛ این نظر را که هیچ حقیقت عینی اخلاقی وجود ندارد، عده‌ای دیگر به شمول‌باوری نقد دارند؛ یعنی این نظر که در حوزه عدالت اجتماعی حقایقی هست که در هر جامعه‌ای صادق است. رادیکال‌های سیاسی نیز او را به باد انتقاد می‌گیرند که در توصیه‌هایش در زمینه بازتوزیع اقتصادی و تغییرات اجتماعی محافظه‌کار است. از سوی دیگر برخی محافظه‌کاران هم او را سرزنش می‌کنند که در زمینه عدالت اقتصادی و مداخله حکومت خیلی تند می‌رود. عده‌ای هم بر او نقد دارند که درکش از عدالت بسیار تنگ‌نظرانه است. برخی منتقدان حتی این نظر را دارند که عدالت انصافی هیچ‌گونه تدبیر سیاسی در بر ندارد و از‌این‌رو بی‌فایده و صرفاً بدخی انتزاعی و دانشگاهی است. اگرچه تمام این نقدها به نظریه رالز وارد است، نویسنده می‌کوشد هسته اصلی نظریه او را توضیح دهد.